

زمینه و زمانه متن قرآن

مروری بر کتاب «قرآن: درآمدی تاریخی-انتقادی» اثر نیکلای ساینای

فاطمه مصلح‌زاده

نیکلای ساینای دانش‌آموخته مطالعات عربی از دانشگاه آزاد برلین و استاد مطالعات اسلام در دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد است. علایق پژوهشی او بیشتر در حوزه‌های وجوه ادبی قرآن، ارتباط قرآن با سنت‌های یهودی و مسیحی و شعر کهن عربی، تفاسیر قرآن، عربستان در دوره باستان متأخر و زندگی پیامبر اسلام و تاریخ فلسفه و کلام در جهان اسلام است. ساینای درباره این موضوعات کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی به آلمانی و انگلیسی نوشته است. عناوین برخی کتاب‌های او از این قرارند: «به‌روزرسانی و تفسیر: مطالعاتی درباره تفاسیر اولیه قرآن» (۲۰۰۹) به آلمانی که در آن پدیده تفسیر درونی قرآن را به عنوان فرآیند شکل‌گیری شریعت بررسی کرده و گونه‌شناسی و رویکردهای تفاسیر اولیه اسلامی را مطالعه کرده است؛ «فلسفه اشراق» (۲۰۱۱) که ترجمه و شرح آثار سهروردی به آلمانی است؛ و «قرآن: درآمدی تاریخی-انتقادی» (۲۰۱۷) به انگلیسی. این کتاب مقدمه جامعی است بر وضعیت کنونی پژوهش‌های تاریخی-انتقادی قرآن که پرسش‌های اصلی این حوزه را در برمی‌گیرد. نویسنده در هر بخش، پس از طرح نظریات دیگران، پاسخ خود را نیز مطرح می‌کند. ساینای در موارد زیادی، از جمله پایان تدوین قرآن در دوران عثمان، حضور پیامبر در مکه و مدینه و شکل‌گیری قرآن در این فضا، با منابع تاریخی اسلام موافق است اما در برخی موارد دیگر مانند توصیف مشرکان به پرستش بت‌ها این منابع را صحیح نمی‌داند و می‌کوشد بر مبنای متن قرآن این منابع را نقد و تحلیل کند.



کتاب با مقدمه‌ای کوتاه در معرفی روش «تاریخی-انتقادی» آغاز می‌شود و در سه بخش سامان یافته است: بخش اول، «پس‌زمینه»، در قالب سه فصل، توضیحاتی کلی درباره ساختار و ویژگی‌های قرآن، رابطه پیامبر و قرآن و محیط شکل‌گیری قرآن ارائه می‌کند؛ بخش دوم، «روش»، شامل سه فصل است و به انسجام داخلی سوره‌ها، ترتیب زمانی آیات و موضوع بینامتنیت در آیات قرآن می‌پردازد؛ بخش سوم، «مطالعه در زمانی بیان‌های قرآن»، دو فصل دارد و موضوعات مهم در متن قرآن را به تفکیک دو بازه زمانی حضور پیامبر در مکه و مدینه بررسی می‌کند.

فصل اول به ویژگی‌های کلی متن قرآن می‌پردازد: متن قرآن نه مانند انجیل‌ها روایت خطی از وقایع می‌دهد و نه مانند میشنا طبقه‌بندی موضوعی دارد. بنابراین، ارائه تصویری دقیق از ساختار و محتوای قرآن ساده نیست. زاویه دید متن نیز در قسمت‌های مختلف متفاوت است: گاهی خدا با اول‌شخص مفرد/جمع، و گاهی پیامبر با دوم‌شخص مفرد. به علاوه، در مواردی از تغییر زاویه دید گوینده در میانه یک عبارت (التفات) به عنوان ابزاری بلاغی برای رساندن مفهومی خاص استفاده می‌کند.

درباره تدوین و رسمی‌سازی قرآن به شکل امروزی، او به چند موضوع اشاره می‌کند نظیر اینکه ترتیب سوره‌ها در قرآن در مصحف‌های مختلف متفاوت بوده است. ساینای به مصحف ابن مسعود اشاره می‌کند که سوره‌های فاتحه و مَعُوذَتین در آن نبوده‌اند و می‌گوید با توجه به اینکه هر سه این سوره‌ها از زبان اول‌شخص انسانی (نه الهی) بیان می‌شوند، شاید بتوان نتیجه گرفت که مسلمانان نخستین این‌ها را جزئی از وحی به شمار نمی‌آورده‌اند و تنها متونی برای نیایش بوده‌اند که در ابتدا و انتهای کتاب قرار گرفته‌اند. به علاوه، هرچند امروزه رسم عثمانی و قرائت حفص از عاصم رایج‌ترین رسم و قرائت قرآن است، در سده‌های میانه هم قرائت شاذ و هم نوشتارهای دیگر پذیرفته بودند، از جمله برخی کلمات و عبارات مصحف ابن مسعود یا ابی‌بن‌کعب که به شکلی دیگر یا با چند کلمه اضافه‌تر آمده‌اند، مثلاً «أرشدنا» به جای «أهدنا» در سوره فاتحه، و «أیمانهما» به جای «أیدیهما» (مائده: ۳۸).

نویسنده فصل «محمد و قرآن» را با روایت معیار اسلامی از نحوه برآمدن قرآن و داستان زندگی پیامبر آغاز می‌کند. آنگاه با اشاره به منابع این روایت، که همگی به قرون بعدی تعلق



دارند و این حوادث را تنها به اتکای نقل‌های شفاهی مکتوب کرده‌اند، این سؤال را مطرح می‌کند که تا چه اندازه می‌توان به محتوای این منابع اعتماد کرد. مثلاً آیا می‌توانیم وجود تاریخی فردی به نام محمد را مفروض بگیریم درحالی‌که نام او اولین بار در اواخر قرن هفتم میلادی روی سکه‌های اسلامی دیده می‌شود؟ آیا روایات مربوط به مکه و مدینه و تصویری که از آن‌ها وجود دارد با اسناد تاریخی قابل توجیه‌اند؟

یکی از راه‌های بررسی وثاقت تاریخی روایت‌های اسلامی، چنانکه ساینای نیز می‌گوید، مقایسه‌شان با منابع غیراسلامی هم‌زمان با آن‌هاست. او با استناد به پژوهش‌هایی که در دهه‌های اخیر در این زمینه انجام شده، از جمله آثار هیلند، کرون و کوک، شومیکر و هوارد-جانستن به آن دسته از منابع غیراسلامی‌ای اشاره می‌کند که وجود پیامبری عرب به نام محمد را به روشنی تأیید کرده‌اند، از جمله «آموزه‌های یعقوبی» (متن جدلی مسیحی به یونانی، احتمالاً نگاشته حوالی ۶۴۰ میلادی)، «رویدادنامه خوزستان» (متنی سریانی نگاشته در ۶۶۰ میلادی)، و «تاریخ سبتوس» (متنی ارمنی احتمالاً نگاشته در ۶۶۱ میلادی).

پرسشی که در مرحله بعد مطرح می‌شود این است که آیا قرآنی که امروزه در دست ماست همان مواعظ محمد است یا، مشابه برخی بخش‌های بائبل، متنی است که طی چندین نسل بعد از او تکمیل شده؟ ساینای به محققانی اشاره می‌کند که معتقدند متن قرآن تا نیمه دوم قرن هفتم میلادی تغییر می‌کرده و اصلاح می‌شده است. در مقابل، او اعتقاد دارد شواهد متنی و آزمایش‌ها با این نظریه توافق ندارند. تاریخ‌گذاری رادیوکربن مصحف‌های کهن روزبه‌روز بیشتر این نتیجه را تثبیت می‌کند که بخش بزرگی از قرآن حداکثر تا ۶۵۰ میلادی تثبیت شده بود. به‌علاوه، شواهد متنی نیز گواهی بر ضد گشودگی متن قرآن نسبت به تغییرات در این سال‌هاست. مثلاً در متن قرآن هیچ اشاره‌ای به رویدادهای مهم تاریخ اسلام بین سال‌های ۶۳۰ تا ۷۰۰ میلادی نمی‌یابیم. به‌علاوه، کاربرد کلماتی که از هنجارهای عربی کلاسیک عدول کرده‌اند (مانند کاربرد «بکّة» به جای «مکّة») نشان می‌دهد که متن قرآن در فاصله کوتاهی تثبیت شده و پس از آن دست‌نخورده باقی مانده است. در نهایت، ساینای نتیجه می‌گیرد که رسم عثمانی قرآن حداکثر به نیمه قرن هفتم برمی‌گردد نه پایان این قرن. البته چند دهه طول



کشید تا این «رسم» تنها نسخه معتبر مصحف شود، چنانکه مثلاً مصحف ابن مسعود تا اواخر قرن هفتم در کوفه استفاده می‌شده است.

با مقایسه «پالیمپست صنعا» و روایت‌های موجود از مصحف‌های ابن مسعود و ابی‌بن‌کعب با مصحف عثمانی به نظر می‌رسد که ترتیب آیات در سوره‌ها در همه این مصحف‌ها مشابه است، هیچ آیه افزوده‌ای وجود ندارد و تنها تفاوت در ترتیب سوره‌ها در مصحف و گاهی برخی کلمات دیده می‌شود. ساده‌ترین توضیح این موضوع آن است که فرض کنیم سوره‌ها در زمان حیات محمد شکل گرفته و نهایی شده بودند. خطاب‌های دوم شخص قرآن به پیامبر گواه متنی دیگری است که با این فرضیه هماهنگ است. دلیلی ندارد همه این خطاب‌ها را غیرواقعی و ساخته و پرداخته نسل‌های بعد از او بدانیم. علاوه بر این، نحوه اشاره قرآن به زندگی محمد، مکان‌ها، مناسک و اعتقادات مردم زمانه او تا حد زیادی کنایی و مبهم است که احتمالاً نشان از آشنایی کامل مخاطب با موضوع دارد.

در فصل بعدی، نویسنده برای بررسی محیط قرآنی ابتدا به نظریه‌هایی اشاره می‌کند که روایت رایج اسلامی درباره محیط و جغرافیای قرآن را زیر سؤال برده‌اند. در منابع غیراسلامی حداقل تا پایان قرن هفتم نامی از مکه دیده نمی‌شود، هرچند نام یثرب در سنگ‌نوشته‌ها و برخی منابع پیشااسلامی آمده است. برخی محققان مانند پاتریشیا کرون معتقدند قرآن نه به شبه جزیره عربستان بلکه به مکانی شمالی‌تر و نزدیک‌تر به امپراتوری روم تعلق دارد. این نظریه‌ها به اشاره‌های قرآن به زندگی بر مبنای کشاورزی، آیات مربوط به آثار باقی‌مانده از قوم لوط (احتمالاً نزدیک بحرالمت)، و رواج زبان نبطی (نیای عربی کهن) در حاشیه‌های امپراتوری روم استناد می‌کنند. از آن گذشته، اشارات فراوان قرآن به شخصیت‌های بائبل نشان از آشنایی مخاطب با این ادبیات دارد و تأییدی است بر نزدیکی محل زندگی این مخاطبان به امپراتوری مسیحی روم.

ساینانی، در مقابل، دو شاهد قرآنی می‌آورد که متن را به محلی دور از قلمرو بیزانس مربوط می‌کنند. با مسیحی شدن امپراتوری بیزانس در اواخر قرن چهارم، برخی رسوم و عقاید پاگانی پیشامسیحی در این قلمرو ممنوع شد، از جمله رسم قربانی‌کردن حیوانات و عقیده به الهه‌ها و خدایان متعدد. مثلاً الهه «لات» و دیگر الهه‌هایی که در قرآن از آن‌ها نام برده شده،



تقریباً از اواخر قرن چهارم، در بیزانس و نواحی نزدیک آن مطرود شدند. اشاره قرآن به رواج این عقاید و رسم قربانی حیوان نشان می‌دهد که مخاطب قرآن احتمالاً در مکانی دور از امپراتوری زندگی می‌کرده که هنوز این محدودیت‌ها بر آن اعمال نشده بوده است. زبان عربی کهن نیز، هرچند شواهد مکتوبش محدود به اطراف امپراتوری روم است، اما صورت شفاهی آن در قالب اشعار حماسی و یادکردهای قبیله‌ای در شبه‌جزیره رایج بوده است.

قرآن خود را تصدیق‌کننده تورات و انجیل می‌داند. به‌علاوه، ردپای تماس زبان‌شناختی نزدیک با مناطقی در «هلال حاصل‌خیز» در قرآن دیده می‌شود: واژگانی چون صلاة، سَبَّح، آمَن، اَسْلَم، آیه، سُلطان و زکّی ارتباط بسیار نزدیک ریشه‌شناختی با زبان آرامی دارند که گویش‌های مختلفش میان یهودیان و مسیحیان در آن منطقه رایج بوده است. اگر قرآن را متعلق به شبه‌جزیره بدانیم، این ارتباط و آشنایی چگونه توجیه می‌شود؟ به‌نظر می‌رسد این ارتباط نه به شکل مکتوب، بلکه از طریق انتقال شفاهی و به دلیل اتحاد سیاسی قبایل عرب با امپراتوری بیزانس شکل گرفته باشد. مثلاً می‌توان به گروه مردم حِمیر (در جنوب عربستان) به نوعی یکتاپرستی ملهم از یهودیت در اواخر قرن چهارم میلادی اشاره کرد. اثر فعالیت‌های تبشیری مسیحی را نیز باید در نظر گرفت که حضور مسیحیان در شبه‌جزیره را قطعی می‌کند.

با این حال، عمده ساکنان شبه‌جزیره، با وجود آشنایی با فرهنگ بابیلی، همچنان مشرک (پاگان) بودند، نه مسیحی یا یهودی، و بخش‌هایی از سنت بابیلی را با اعتقادات و نیایش‌های بومی باستانی خود درآمیخته بودند. برای درک درست محیط قرآنی باید تصور درستی از این مشرکان داشته باشیم. برخلاف آنچه در منابعی مثل «کتاب الاصلان» آمده، این مشرکان سنگ و چوب نمی‌پرستیدند بلکه به وجود الله، خدای آفریننده و والاتر از همه موجودات، باور داشتند، حتی به وجود رسولان الهی و متن مقدس موسی نیز ایمان داشتند اما همچنان به خود حق می‌دادند که الهه‌های عربی باستان را بستایند و رسوم باستانی خود را با ایده‌های جدید مرتبط با مسیحیت و یهودیت بازتفسیر کنند.

در بخش دوم کتاب، نویسنده ابتدا نظریه‌هایی درباره ساختار سوره‌ها مطرح می‌کند، از جمله به نظریه یکپارچگی سوره به‌عنوان واحد معنایی می‌پردازد. ابتدا نظریه مونتگمری وات



را شرح می‌دهد که، با تکرارِ موضعِ استادش ریچارد بل، معتقد بود هر سوره از واحدهای کوچک‌تر معنایی ساخته شده اما این بندها از هم مجزایند و پیامبر تنها با کنار هم قراردادن آن‌ها سوره را شکل داده است. در مقابل، به نظریهٔ انگلیکا نویورت اشاره می‌کند که به انسجام سوره‌ها معتقد است و برای سوره‌های متوسط و کوتاه ساختاری سه‌بخشی یافته که در همه‌شان تکرار می‌شود. در نتیجه باید گفت واحد ادبی قرآن نه بندهای کوتاه بلکه سوره است. برای نشان‌دادن جزئیات این نظریه دو سورهٔ مریم و صافات را از جهت ساختاری بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چه‌طور بخش‌های مختلف یک سوره با پژواک‌های درون سوره و ارجاعات متقابل به هم مرتبط می‌شوند و ساختاری پیوسته و ارگانیک به وجود می‌آورند. البته وجود ساختار منطقی در سوره‌ها به این معنا نیست که آن‌ها هیچ فرآیند تغییر و ویرایشی را طی نکرده‌اند. نویسنده با بررسی چند مثال نشان می‌دهد که چه‌طور در مواردی که تنش و ناسازگاری در سبک، زبان یا محتوا بین بخش‌های مختلف یک سوره دیده می‌شود، می‌توان فرآیند تکمیل و رشد یک سوره در طول زمان را بازسازی کرد.

اما چه‌طور می‌توان تشخیص داد که کدام آیه در قرآن جدیدتر از آیه‌ای دیگر است؟ از بین محققان غربی، مهم‌ترین مدل ترتیب زمانی قرآن مدلی است که گوستاو وایل در دههٔ ۱۸۴۰ طراحی و بعدتر تئودور نلکه آن را بازبینی کرد. این مدل بر اساس این اصل طراحی شده بود که سوره‌های موزون و شاعرانه متقدم‌اند و سوره‌های منثور و کم‌تر شاعرانه متأخر. از نظر ساینای، بخش قابل‌دفاع مدل نلکه پارامتر «طول آیه» است. او به‌طور مفصل به پژوهش‌های مبتنی بر محاسبات دقیق کامپیوتری دربارهٔ طول آیات سوره‌ها می‌پردازد و جدول‌هایی مربوط به طول میانگین آیات هر سوره را ضمیمهٔ بحثش می‌کند. ساینای با استناد به پژوهش‌های خود و محققانی مثل بهنام صادقی، نتیجه می‌گیرد که طول آیات با ویژگی‌های سبک‌شناختی، ادبی و مضمونی مستقل هم‌سوست. این امر نشان می‌دهد که متن فعلی قرآن منعکس‌کنندهٔ مراحل مختلف یک فرآیند گسترش ادبی است که هم‌زمان باعث تغییر در پارامترهای مختلفی شده است. البته او اذعان می‌کند که برای تعیین زمان یک آیه نمی‌توان تنها به طول آن توجه کرد و باید ملاحظات غیرکمی را هم در نظر گرفت، اما به عنوان یک اصل عمومی می‌توان تأیید کرد که طول آیات با گذشت زمان بیشتر شده است.



در آخرین فصل از این بخش، نویسنده موضوع بینامتنیت را مطرح می‌کند و درباره انتقال دانش بایبلی به محیط قرآنی سخن می‌گوید. او معتقد است دسترسی مستقیم محمد و مخاطبانش به نسخه‌های مکتوبی از بایبل و دیگر آثار مسیحی و یهودی نامحتمل است. هرچند قرآن از تورات، انجیل و زبور نام می‌برد و به آن‌ها و به کتاب‌های ابراهیم و موسی هم ارجاع می‌دهد، اما نقل قول‌های مستقیم از این متون در قرآن بسیار اندک است. بینامتنیت قرآن و متون گذشته‌اش بیشتر از جنس بازآفرینی، پژواک و اشاره و کنایه است. ساینای معتقد است بسیاری از سنت‌های بایبلی بازتاب یافته در قرآن به شکل شفاهی و حداقل بخشی از آن به عربی به محیط قرآنی منتقل شده است. معنای این حرف آن نیست که بایبل را متنی مستقل از محیط فرهنگی‌اش در نظر بگیریم و قرآن را با نگاهی تقلیل‌گرایانه متنی استخراج شده از بایبل بدانیم که یا آن را تکرار می‌کند یا به اشتباه بخش‌هایی را نقض می‌کند. چالش مهم مطالعات بینامتنی این است که میان درک صحیح از پیوستگی قرآن با سنت‌های گذشته و حساسیت نسبت به موارد اختلافی با اهداف اعتقادی توازن ایجاد کند. برای روشن کردن این موضوع، نویسنده داستان آفرینش را در قرآن و متون مشابه بایبلی («غار گنج‌ها» و «سفر پیدایش ربا») به عنوان مثالی از مطالعه بینامتنی بررسی می‌کند.

در بخش پایانی کتاب، نویسنده می‌کوشد ویژگی‌های اصلی مضمونی، ادبی و اعتقادی بیان‌های قرآن را در دو دسته مکی و مدنی ترسیم کند. در فصل مربوط به مکه به این مضامین اشاره می‌کند: نخستین موعظه‌های آخرت‌شناسانه قرآن، پس‌زمینه مسیحی آخرت‌شناسی قرآنی اولیه، نشانه‌های تاریخی از دخالت خداوند در سرگذشت اقوام گذشته، آیات آفاقی مربوط به آفرینش انسان و جهان، انتقال به یکتاپرستی صریح و روشن، جدل با مخالفان در سوره‌های متأخر مکی، و ترک مکه. در فصل مربوط به مدینه، با توجه به تغییر وضع مسلمانان، آیات از موضع انفعالی بیرون می‌آیند که مهم‌ترین نشانه آن را می‌توان در دعوت به فعالیت نظامی و جنگ با مشرکان به جای بحث و استدلال دید. از سوی دیگر، به جای مضمون‌های توحیدگرایانه و آخرت‌شناسانه آیات مکی، آیاتی را می‌بینیم که مرزی بین جامعه قرآنی و مسیحیان و یهودیان ایجاد می‌کنند و مجادله‌هایی علیه آنان و ظهور قوانین خاص قرآنی را نیز شاهدیم. سومین تغییر عمده در آیات مدنی ارتقای محسوس مقام محمد است. در



آیات مکی او انذاردهنده‌ای است که پیام خدا را به مردم می‌رساند اما در آیات مدنی او رهبری جامعه و مرجعیت حل اختلاف‌ها را به عهده دارد و واسطه رحمت خداست و اختیاراتش به شکل روشنی افزایش می‌یابد.

در نهایت باید گفت این کتاب، همان‌طور که از نامش برمی‌آید، بحثی کلی درباره به‌کارگیری روش تاریخی-انتقادی در مطالعه قرآن است. نویسنده در حیطه‌های مختلف نظریه‌های متفاوتی مطرح می‌کند، از جمله به نظریه‌های تجدیدنظرطلبانی چون وَنَسِیرا و کرون هم اشاره می‌کند. اما او در اغلب موارد تحلیلی متفاوت با آن‌ها دارد و شواهد متنی و تاریخی را به شکلی دیگر تفسیر می‌کند. در تفسیر او، برای سازگار کردن داده‌های تاریخی و متن قرآن نیازی به کنارگذاشتن همه منابع سنت اسلامی نیست.

